

دکتر حسین فاطمی

(۶)

حماسه

ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد صبح روز چهارشنبه نوزدهم آبانماه ۱۳۳۳، تیمور بختیار فرماندار نظامی و سررتیب آزموده دادستان ارتش وعده دیگر به زندان رفتند، و حکم اعدام دکتر حسین فاطمی^۱ در لشکر ۲ زرهی به وی ابلاغ کردند. آزموده گفت اگر وصیتی دارید بفرمائید شما که مکرر می گفتید: «من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است». دکتر فاطمی نگذاشت حرفش تمام شود و پاسخ داد: «آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم، آنهم چنین مرگ پر افتخاری، من می میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند.» من دهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آنکه تادرباد هست انگلستان سفارت لازم نداده. هنگامی که او را برای اعدام می بردند آزموده از وی خواست اگر خواسته ای دارد بگوید، دکتر فاطمی گفت خواسته های من، دیدن خانواده، ملاقات دکتر مصدق و صحبتی با افسران می باشد آزموده می گوید: «هنوز هم دست از این مرد بر نمی داری؟»

قبل از اجرای حکم دکتر فاطمی به آزموده می گوید:

«آقای آزموده! مرگ برد قسم است، مرگی در رختخواب ناز...»
«مرگی در راه شرف و افتخار، و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه»
«با فساد شهید می شوم خدای را شکر می کنم که با شهادتم در این راه»

۳۵۲

«دین خود را به ملت ستم دیده و استعمارزده ایران ادا کرده ام و»
«امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند.»

مقامات نظامی در مورد روحیه وی به خبرنگاران گفتند:

«... در آن موقع روحیه اش بقدری قوی بود که اگر کسی داد»
«اطاق می شد و از جریان اوضاع اطلاع نداشت، هرگز باور نمی کرد»
«این شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیرباران شود و»
«وصیتنامه اش را هم نوشته است.»

«وقتی او را سواد آمبولانس کردند، سیگار خواست و آنرا با»
«وضعی خاص گشوده لب نهاد و ثابت کرد که از مرگ واقعا»
«نمی هراسد و ابائی نداد... هنگام اجرای حکم، در حالیکه هوا»
«بشدت سرد بود روی همان پیراهنی که برتن داشت یک پیژامه ای»
«پشمی پوشیده و با همان پیراهن و پیژامه و کفش سرچائی که پاچه ای»
«روی آن مخمل قهوه ای بود آماده ایستاد...»

«... هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگهای چهار مأمور، دو»
«نفر ایستاده، دو نفر نشسته شلیک شد دو تیر دست بروی هم بقلب»
«و شمش تیر دیگر به سینه... «زنده باد مصدق» آخرین کلامش بود.»
«سپس خونهایش بر زمین ریخت و از آن لاله های سرخ روئید...»

«فاطمی نمرود.....»